

گفتا ز که نالیم که

از زمانی که به استرالیا آمدم این شکواییه را گاه و بیگاه از هموطنان می شنیدم که "چرا ما ایرانیان از خودمان باشگاه و یا مکانی نداریم که بتوانیم اوقات فراغت خود را در آنجا گذرانده و غم غربت را در جوار یکدیگر به فراموشی بسپاریم و یا اعیاد و جشنهایمان را در آنجا برگزار کنیم." من خود نیز علت را نمی دانستم تا اینکه به مدت کوتاهی به عضویت هیئت مدیره یکی از انجمن های فرهنگی- ادبی این شهر در آمدم. کار این انجمن برگزاری یک برنامه چهارساعته در ماه شامل شعر و سخنرانی و موسیقی بود. مشاهده آنچه که در این مدت مکررا اتفاق می افتاد، و در اینجا به مواردی از آن می پردازم، مرا متقاعد ساخت که آرزوی داشتن یک مجتمع ایرانی اگر محال نباشد امری بسیار دشوار است.

- قوانین و مقرراتی که پس از بحث و گفتگوی فراوان در هیأت مدیره به تصویب می رسید معمولاً در مهمانی های اعضای هیئت مدیره مورد مخالفت عده ای قرار می گرفت و بعضاً در جلسات بعد با بحث و جدل فراوان ملغی می گردید.

- مسئولیت برنامه ریزی به یک شخص واگذار می شد، اما چون اعضای هیأت مدیره نمی توانستند با تقاضای دوستانشان و کسانی که باهم سر یک سفره نشسته بودند و خواهان اجرای برنامه بودند مخالفت نمایند، گاه در شبهای برگزاری برنامه با ازدیاد سخنران یا هنرمند روبرو می شدیم و متعاقب آن دلگیری عده ای که نتوانسته بودند به پشت میکروفون بروند. - پس از این که برنامه با زحمت زیاد و با قرار قبلی با هنرمندان و سخنرانان و شعرخوانان تنظیم می گردید، یکی از قطار جا می ماند، یکی یادش می رفت که برنامه ای داشته و یکی عمداً دیر می آمد تا وقتی همه مدعوین آمده بودند به پشت میکروفون بروند. به ندرت شاهد بودم که یک برنامه بر طبق آنچه که تنظیم شده بود برگزار گردد.

- شروع برنامه هشت شب تعیین شده بود، اما مدعوین از هشت و ربع شروع به آمدن می کردند. ساعت به هشت و ربع تغییر داده می شد مدعوین از هشت و نیم می آمدند، هر چه ساعت را عقب می کشیدیم مردم هم به همان نسبت دیرتر می آمدند.

- اگر سخنرانان، شعرخوانان و یا هنرمندان از وقتی که به آنها تخصص یافته بود بیشتر صحبت می کردند مسئول برنامه نمی توانست به آنها تذکر دهد، چرا که رابطه های دوستی یا قوم و خویشی با یکدیگر داشتند و یک تذکر ساده دوستی را به دشمنی تبدیل می کرد. وقتی چند تن مراعات زمان را نمی کردند وقت به عده ای دیگر که از قبل خود را آماده کرده بودند نمی رسید و موجب دلخوری و تنش های متعاقب آن می گردید.

- اگر کسی برنامه خسته کننده و غیر مفیدی ارائه می کرد بهمان دلایل فوق هیچکس نمی توانست موضوع را با او در میان بگذارد، نه دست اندرکاران و نه مدعوین ناراضی. جالب توجه اینکه بعضی از همین ناراضیان در هنگام تنفس افراد فوق را با تعریف و تمجیدهایی که از برنامه هایشان می کردند مورد عنایت خود قرار می دادند.

- جهت رفع این مشکل برگه نظرخواهی تهیه کردیم و از شرکت کنندگان خواستیم بدون اینکه نام خود را ذکر کنند فقط جلوی کلمات آری یا خیر را در مقابل سوالات علامت بزنند. اگر چنین می کردند می توانستیم با استناد به نتایج حاصله از اجرای مجدد برنامه های نه چندان خوب جلوگیری نماییم. از میان صد تا دویست نفر مدعو، بیش از بیست نفر برگه نظرخواهی را که پر کردن آن تنها در یکی دو دقیقه میسر بود تکمیل نمی کردند. اما همین

جماعت موقع برگشت به منزل در اتومبیل هایشان و یا صبح روز بعد ساعتها با تلفن در مورد بد بودن بعضی از برنامه‌ها بایکدیگر و یا با اعضای هیأت مدیره گفتگو می‌کردند.

بدون شک این سوال به ذهن شما نیز متبادر می‌شود وقتی ما ایرانیان که خود را وارث فرهنگ و تمدنی چند هزار ساله می‌دانیم، اکثراً نیز تحصیلکرده و طرفدار دموکراسی بوده و هر یک مدتی را نیز در مهد دموکراسی غرب زندگی کرده و از نزدیک شاهد رفتارهای فردی و جمعی غربیان بوده ایم، نمی‌توانیم یک برنامه چهار ساعته در ماه را که هیچ نفع مالی نیز برای کسی در بر ندارد بدون جار و جنجال و جنگ اعصاب اداره کنیم، چگونه خواهیم توانست بعنوان مثال یک سازمان بوجود آوریم که بتواند به هموطنان تازه وارد کمک کرده و باری از مشکلات و مصایبی که در غربت با آن روبرو می‌شوند را از دوش آنها بردارد- و برنامه‌هایی فراتر از گردهم آیی های عید نوروز و یا چهارشنبه سوری که مستلزم کسب اجازه در استفاده از یک پارک و درست کردن چلوکیاب و آش رشته و یا مقداری بته برای آتش زدن است- برای ایرانیان تدارک ببیند، و یا یک باشگاه ایجاد نماییم که بتوانیم غم غربت های اجباری و بی کسی همامان را در کنار هم فراموش کنیم و یا یک خانه سالمندان تاسیس کنیم؟

پس از مدتی زندگی در غرب دانستم که انجام موفقیت آمیز هر کار جمعی نیاز به داشتن ویژگیهای دارد که در ما بدلیل اینکه در نظامهای پدرسالاری و دیکتاتوری پرورش یافته ایم بوجود نیامده است بعنوان مثال:

- قدرت تحمل عقیده مخالف خود را داشته باشیم،
- نظراتمان را به یکدیگر تحمیل نکنیم،
- خود را عقل کل و دیگران را ابله نیگاریم،
- به نظر یکدیگر احترام بگذاریم،
- بده و بستنهای دوستانه و فامیلی و قبیلگی را کنار گذاشته و قوانین و مقررات را رعایت کنیم،
- اشتباهات خویش را بپذیریم،
- عقایدمان را از احساسات شخصی مان جدا نگاهداریم
- با یکدیگر صراحت و صداقت داشته باشیم
- تنگ نظر نباشیم و حسادت نورزیم،
- بخاطر یک نقطه ضعف یا یک صفت که در کسی نمی‌پسندیم به تمامی نقاط قوت او خط باطل نکشیم
- از گروه بندی و دسته بازی بپرهیزیم،
- منافع کشور و مردمان را بر منافع خود مقدم بداریم و

نبودن این خصوصیات در ما روشن می‌کند که چرا اکثر نهادهای فرهنگی چون روزنامه ها، نشریات، و ایستگاههای رادیویی یا تلویزیونهای ایرانی که در خارج از کشور فعالیت می‌کنند معمولاً توسط یک و یا حداکثر دو نفر اداره می‌شوند که از آن دو نفر نیز یکی رئیس است و دیگری نایب رئیس و یا منشی. با کمی توجه می‌توان دید که این همان الگویی است که در طی قرون و در زیر نظامهای ارباب رعیتی و پدر سالاری- و نه انسان سالاری- بر ما حاکم بوده و وجود خود را در ذهنیت یکایک ما تثبیت کرده است. الگویی که باعث شده است حتی ما در ورزشهای انفرادی چون کشتی و وزنه برداری موفق تر گردیم تا فوتبال که نیاز به کار گروهی دارد.

ممکنست چنین نتیجه بگیریم که تاسیس مراکز مذکور در فوق نیز فقط توسط یک یا دو نفر میسر خواهد بود. آری بشرطی که این فرد یا افراد از دو ویژگی اساسی برخوردار باشند: اول اینکه در مدتی که به کار تاسیس این مراکز اشتغال دارند به مخالف گوئی‌ها، تهمت‌ها و برچسب‌هایی که از جانب هموطنان بر آنها خورده می‌شود وقعی ننهند و مهمتر از آن اینکه دارای آنچنان سلامت نفس و وسعت نظری باشند که در صورت موفقیت در دایر نمودن باشگاه، خانه سالمندان و یا هر مرکز عمومی دیگری، درب آنرا نه بر گروهی خاص که بر تمامی ایرانیان از مسلمان، مسیحی، بهایی، شیعه و سنی گرفته تا حزب الهی، چپی، مجاهد و سلطنت طلب و سوسیالیست و اقلیت و اکثریت و غیره بگشایند. و این خود امری اگر نه محال که بسیار بعید می‌نماید. اگر این مهم (معجزه) نیز صورت بگیرد تازه این خطر وجود خواهد داشت که افراد متعصب و وابسته به گروه‌های نامبرده که به این مکانها وارد می‌شوند، حضور یکدیگر را تحمل نکرده و به بحث و جدل با یکدیگر بپردازند و چه بسا این جدالها به به برخوردهای فیزیکی نیز بیانجامد که در اینصورت به دخالت پلیس کشیده و تکرار آن به بسته شدن آنها خواهد انجامید.

سوالی که هر یک از ما ایرانیان در این جا باید از خود بنماییم و به جواب آن بیاندیشیم اینست که آیا راهی وجود دارد که ما از شر این ویژگیهای مخرب اخلاقی که شرایط چندین هزار ساله در ما به‌وجود آورده است خلاص شویم؟ ویژگیهایی که حتی مانع از آن شده است که گروه‌های مخالف سیاسی یا اپوزیسیون که خود را طلایه داران دموکراسی و حقوق بشر می‌دانند و با تمام قدرت در این راه تلاش می‌کنند نتوانند تا کنون کاری از پیش ببرند. بطور حتم تا زمانی که هر یک از ما علت این درجا زدن‌ها و عدم موفقیت‌هایمان در کارهای جمعی را در دیگری یا دیگران می‌بینیم این در بر همین پاشنه خواهد چرخید.

بدون شک اولین قدم در راه درمان یک بیماری قبول آن بیماری در خود و در جامعه و قدمهای بعدی یافتن راههای درمان و تلاش در درمان است. به اعتقاد من اضطراری ترین کارها برای گروه‌ها و انجمن‌هایی که نام فرهنگ را چه در خود و چه با خود حمل می‌کنند - مانند نشریات، رادیو و تلویزیون، گروه‌های فرهنگی، ادبی و سیاسی و هر کسی که داعیه عشق به ایران و ایرانی را دارد- چه در داخل و چه در خارج از ایران- صحبت در مورد این خصوصیات مخرب اخلاقی و کمک گرفتن از متخصصین جامعه شناس و روانشناسان برای درمان یا تعدیل این ویژگیهاست.

باید ما یکبار برای همیشه با صداقت با خود و بر آنچه که بر سر ما رفته است روبرو شویم و بدانیم که تا این مشکل اساسی حل نشود بوجود آوردن یک گروه سیاسی منسجم، یک خانه ایرانیان، یک باشگاه، یک خانه سالمندان و حتی قبرستانی برای ما در این دیار غربت در حد یک آرزو خواهد ماند.

.....
این مقاله شامل آنسته از ایرانیان خارج از کشور که تا کنون موفق به ایجاد مراکز فوق گشته اند نمی‌شود. از همین تریبون موفقیت این عزیزان را تبریک می‌گویم و از آنان می‌خواهم که راهکارهای خویش را با من و بقیه هموطنان در میان بگذارند.